مدرسان شریف

بخش اول: کلیات

فصل اول

« تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن »

آیین‌دادرسی کیفری مجموع ضوابط، قواعد مقررات و اصولی است که به دنبال وقوع جرم به مورد اجرا درمی‌آید تا مراجع، مقامات و مسئولان صلاحیت‌دار قانونی در جهت صیانت جامعه و حقوق افراد ذی‌ربط با تضمین عدالت نسبت به کشف، تعقیب رسیدگی، صدور حکم و اجرای مجازات اقدام کنند.

قانون ۴۹۲ ماده‌ای که درنهایت با ۵۰۶ ماده در روز پنج‌شنبه ۱۱ شهریور ماه ۱۲۹۰ از طرف دولت وقت به وزیر عدلیه ابلاغ و به مرحله اجرا درآمد. البته ناگفته نماند که در تصویب این قانون نقش آیت‌الله مدرس، سیدنصرالله تقوی، ذکاء الملک و میرزا رضاخان نایینی پررنگ بود.

این قانون بیش از ۶۰ سال بر دادرسی‌های کیفری حاکم بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تلاش برای اصلاح و تطبیق این مقررات با احکام شرع اقداماتی در دوران ریاست آیت الله یزدی رئیس وقت قوه قضائیه انجام شد که قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ و قانون آیین دادرسی کیفری متناسب با قانون مزبور که مبتنی بر حذف نظام دادسرا بود، در سال ۱۳۷۸ به تصویب رسید.

در دوران ریاست آیت‌الله شاهرودی، رئیس وقت قوه قضائیه، به دلیل برخی ایرادات در قانون قدیم (حذف دادسراها و غیره ...) قوه قضائیه تصمیم گرفت این قانون را تنقیح کند و تهیه و تدوین پیش‌نویس لایحه آیین دادرسی کیفری از فروردین ماه ۱۳۷۹ با اهتمام هیئت منتخب دادگستری استان تهران و بازنگری و تأیید هیئت عالی قوه قضائیه آغاز شد و پس از دو سال و چند ماه تلاش، پیش‌نویس این قانون با ۳۵۷ ماده در قالب شش باب و سیزده فصل و مباحث متعدد تدوین و تنقیح شد و در مرداد سال ۱۳۸۱ این پیش‌نویس به دفتر رئیس قوه قضائیه ارسال شد و در نیمه دوم سال ۱۳۸۱، این پیش‌نویس در قالب همان تعداد باب و فصل ولی مشتمل بر ۳۴۲ ماده مورد اصلاح و بازنگری قرار گرفت.

این لایحه در کش و قوس مجلس و قوه قضائیه قرار گرفت و همین موجب شد تا زمان بر تصویب آن غالب شود. تا اینکه با انتصاب آیت‌الله آملی لاریجانی معاون حقوقی قوه قضائیه بازبینی این لایحه را در دستور کار خود قرار داد و وزارت دادگستری هم دوباره وارد عمل شد تا این لایحه به سرانجام برسد و در نهایت نسخه نهایی به دولت داده شد.

در نهایت خوشبختانه لایحه قانون آیین دادرسی کیفری در تاریخ ۴ اسفند ماه ۱۳۹۲ در مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۲۶ اسفندماه ۱۳۹۲ به تأیید شورای نگهبان رسید و در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۹۳ از سوی رئیس جمهور ابلاغ شد که ذیلاً به تفسیر و توضیح هر ماده می‌پردازیم.

ماده ۱ـ آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.

آیین دادرسی کیفری یکی از رشته‌های مهم علوم جنایی است که به مطالعه سازمان و تشکیلات مراجع قضایی و نحوه رسیدگی آن‌ها می‌پردازد. مباحث مربوط به ادله اثبات اتهام و صلاحیت مراجع کیفری یکی از موضوعات مهم مورد بحث در آیین دادرسی کیفری هستند که در این تعریف مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

در حقوق جزا به معنای محدود کلمه، از پدیده مجرمانه و واکنش جامعه در برابر آن سخن گفته می‌شود، اما در آیین دادرسی کیفری، چگونگی نشان دادن این واکنش مورد بحث قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در حقوق جزا به دلیل حاکمیت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، از اعمال مجرمانه پیش‌بینی شده در قانون و مجازات تعیین شده برای هر یک از آن‌ها سخن گفته می‌شود، ولی با وجود اهمیت این اصل، واکنش جامعه نمی‌تواند بی‌قید و شرط باشد و نحوه اعمال آن در آیین دادرسی کیفری مشخص می‌گردد. علت این امر نیز این است که امروزه دوران انتقام خصوصی سپری شده و لزوم مداخله قضایی در محاکمه و اعمال مجازات در مورد بزهکاران به واکنش جامعه رنگ و صبغه قضایی بخشیده است. آیین دادرسی کیفری به عنوان پل ارتباطی میان جرم و مجازات، به تنظیم این واکنش می‌پردازد. اگر بخواهیم مراحل مختلف بروز این واکنش را ترسیم نماییم، می‌توانیم به ترتیب از مراحل کشف، تحقیق، تعقیب، محاکمه و اجرای حکم سخن بگوییم.

در نظام عدالت کیفری، هر مقامی نیز مسئول و متصدی یکی از این مراحل است.

بدین ترتیب، اصولاً کشف جرم بر عهده ضابطین دادگستری، تعقیب بر عهده دادستان، تحقیق بر عهده بازپرس، محاکمه بر عهده قاضی و اجرای حکم وظیفه دادستان است.

در آیین دادرسی کیفری، صلاحیت و وظایف هر یک از مراجع مذکور تعیین می‌گردد. مثلاً در آیین دادرسی کیفری بحث بر سر این مسائل می‌شود که نحوه تعقیب متهم و تحقیق از او چگونه است، بازپرس چگونه باید متهم یا شهود را احضار و اظهارات آن‌ها را بشنود و به طور کلی تحقیقات مقدماتی چگونه باید صورت گیرد و دادرسی و صدور حکم چگونه باید انجام پذیرد و اجرای حکم چگونه و کجا باید انجام شود. به طور کلی، آیین دادرسی کیفری دو هدف را دنبال می‌کند: یکی اعادهٔ نظم لطمه دیده از جرم از طریق سازماندهی نهادهای عدالت کیفری و دیگری حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی افراد از طریق تنظیم واکنش جامعه در برابر بزهکاری، یعنی نباید به نام تأمین امنیت و نظم عمومی، حقوق دفاعی متهم را نادیده گرفت و به عنوان مثال برای گرفتن اقرار به اتهام، او را شکنجه داد یا چشمان او را بست.

بحث دیگری که لازم است در این‌جا مطرح شود، تفاوت آیین دادرسی کیفری با آیین دادرسی مدنی است؛ اولین تفاوت، تفاوت در مرجع رسیدگی است به گونه‌ای که دادگاه‌های حقوقی به دعاوی حقوقی و دادگاه‌های کیفری به امور جزایی رسیدگی می‌کنند.

تفاوت دیگر، تفاوت در هدف است. هدف آیین دادرسی کیفری، برقراری مجدد نظمی که گفته می‌شود در اثر ارتکاب جرم صدمه دیده و نیز تأمین حقوق متهم به عنوان فرد در معرض مجازات است، اما هدف آیین دادرسی مدنی حل اختلاف در یک موضوع حقوقی میان دو شخص است که دعوایشان اصولاً به نظم عمومی ارتباط ندارد.

تفاوت در اصحاب دعوی نیز تفاوتی دیگر است. در آیین دادرسی مدنی هنگامی‌که سخن از اصحاب دعوی به میان می‌آید دو نفر از اشخاص حقیقی یا حقوقی (مثل شرکت‌ها) به عنوان خواهان و خوانده مورد نظر هستند که هر یک برای منافع خود در دادرسی دخالت دارند و اصولاً جامعه نفعی در پیروزی یکی از آن‌ها در دعوی ندارد. اما در دعاوی کیفری که موضوع آیین دادرسی کیفری است، جامعه بی‌تفاوت نیست، چرا که در این دعاوی یک طرف آن، جامعه است که نمایندگی آن را دادستان بر عهده دارد و طرف دیگر متهم. در آیین دادرسی جدید که مقام تعقیب از مقام صدور حکم تفکیک شده، امر تعقیب کیفری به مرجعی به نام دادسرا که نماینده جامعه است واگذار گردیده و اصحاب دعوی در دعوای کیفری که دعوای عمومی هم نامیده می‌شود، دادسرا و متهم هستند. در چنین ساختاری، شاکی به عنوان متضرر از جرم یا بزه‌دیده، با طرح شکایت خود، دادسرا را از وقوع جرم و لزوم تعقیب کیفری آگاه می‌کند و دادسرا نیز در اجرای وظایف خود، تعقیب کیفری را به جریان انداخته و پس از اطمینان از وقوع بزه با صدور کیفرخواست، تقاضای مجازات متهم را نموده و در دادگاه به دفاع از کیفرخواست می‌پردازد.

بررسی قوانین و مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری در کشورهای مختلف در طول تاریخ، سبب شده است که ویژگی‌های مشترک و متفاوت آن‌ها دسته‌بندی شده و بر این اساس، روش‌ها و شیوه‌های دادرسی کیفری در چند نظام بزرگ خلاصه و طبقه‌بندی گردد. هر یک از این نظام‌ها ویژگی‌هایی دارند که به تدریج در طول تاریخ تغییر یافته‌اند.

بدین منظور ویژگی‌های نظام‌های مختلف دادرسی کیفری که عبارتند از نظام‌های اتهامی، تفتیشی، مختلط و اسلامی را به ترتیب بررسی می‌کنیم:

الف) نظام دادرسی اتهامی: از نظر تاریخی، نظام دادرسی اتهامی اولین و قدیمی‌ترین شیوه دادرسی کیفری به شمار می‌آید و مهم‌ترین ویژگی‌های نظام اتهامی عبارت بودند از: اول لزوم طرح شکایت بزه‌دیده برای محاکمه و مجازات مرتکب، زیرا در این دوران هنوز تحت تأثیر ایده انتقام، مجازات، جنبهٔ جبران خسارت داشت و جامعه جدای از بزه‌دیده حقی برای خود قائل نبود.

دوم علنی بودن دادرسی به این معنا که محاکمه در محل‌های بزرگ و شناخته شده شهر صورت می‌گرفت تا هر کسی که مایل باشد در جلسه محاکمه شرکت کند و منعی برای حضور مردم در جلسه وجود نداشت. شفاهی بودن محاکمه که مطالب هر یک از دو طرف به صورت شفاهی ابراز می‌شد و این مطالب و دلایل اتهام یا دفاع به صورت کتبی در پرونده‌ای به نام دادرسی جمع‌آوری نمی‌شد و سرانجام ترافعی بودن این نظام است، یعنی دادرسی کیفری همچون یک دادرسی حقوقی بود که شاکی و متهم در جایگاه خواهان و خوانده قرار داشتند، شاکی دلایل خود را بیان می‌کرد و متهم در موقعیتی برابر با او و با اطلاع از دلایل شاکی، به رد دلایل اتهام می‌پرداخت و قاضی در پایان نبرد شاکی و متهم، حکم خود را صادر می‌کرد.

بزرگترین مزیت نظام دادرسی اتهامی این بود که به دلیل علنی و ترافعی بودن، حقوق دفاعی متهم به خوبی تأمین می‌شد، اما در مقابل این ضعف را داشت که به دلیل لزوم دخالت زیان‌دیده برای تعقیب مرتکب و محدود بودن قاضی برای قبول دلایل از پیش تعیین شده، منافع اجتماعی به خوبی تأمین نمی‌گردید و قاضی خود به شخصه نمی‌توانست برای کشف جرم و تحقیقات بیشتر به جستجو بپردازد، به همین دلایل نظام دادرسی تفتیشی ظاهر گردید.

ب) نظام دادرسی تفتیشی: مهم‌ترین ویژگی‌های نظام تفتیشی عبارت بودند از:

نخست وجود مرجعی برای تعقیب و تقاضای محاکمه متهم صرف‌نظر از شکایت یا عدم شکایت بزه‌دیده. در واقع، این نظام در دورانی شکل گرفته و رواج یافته است که مفهوم مجازات از جبران خسارت تفکیک شده و جامعه حقی مستقل از زیان‌دیده برای خود قائل شده است و به همین دلیل، تعقیب مرتکب را بر عهده نماینده خودش قرار می‌دهد. ویژگی دوم، غیرعلنی بودن دادرسی که در نتیجه آن اشخاص ثالث که عنوان شاکی یا متهم بر آن‌ها صدق نمی‌کند،

یعنی مردم عادی، حق حضور در جلسه محاکمه و مشاهده جریان دادرسی را ندارند. از کتبی بودن به عنوان ویژگی دیگر این شیوه می‌توان نام برد به این معنی که طرفین دعوا می‌توانند اظهارات خود را به صورت مکتوب ارائه کنند و پرونده‌ای برای نگهداری این مکاتبات تشکیل می‌شود. آخرین ویژگی مهم این نظام، غیرترافعی بودن رسیدگی است؛ یعنی دادرسی به نبرد قضایی میان متهم و شاکی دیگر محدود نمی‌شد، بلکه نبرد قضایی بین متهم و قاضی به عنوان نماینده جامعه بود و متهم از حقوق اندکی برای دفاع از خود برخوردار بود و نمی‌توانست از دلایل اتهام آگاه شده و آن‌ها را مورد مناقشه قرار دهد و یا آزادانه دلایل خود را ارائه نماید.

نظام دادرسی تفتیشی بر عکس نظام اتهامی این مزیت را داشت که از حقوق جامعه به خوبی دفاع می‌کرد، اما در مقابل به دلیل غیرعلنی بودن و غیرترافعی بودن رسیدگی، حقوق متهم در معرض تجاوز قرار داشت و حمایت کافی از وی صورت نمی‌گرفت.

ج) نظام دادرسی مختلط (فرانسوی): این نظام دادرسی که ترکیبی از دو نظام قبلی است، نظام مختلط نام دارد و چون نخستین بار پس از انقلاب کبیر ۱۷۸۹ در فرانسه ظاهر شد و پس از آن در دیگر کشورها از جمله ایران رواج یافت، نظام فرانسوی نیز نامیده می‌شود.

در این نظام با تفکیک دو مرحله تحقیق و محاکمه، از ویژگی‌های مثبت هر یک از دو نظام پیشین به تفکیک استفاده شده است. بدین ترتیب در مرحله تحقیق که نیاز به سرعت و دقت در جمع‌آوری دلایل و کشف جرم و جلوگیری از محو آثار جرم است، از نظام تفتیشی پیروی شده است و ویژگی‌های آن را دارد و پس از جمع‌آوری دلایل و در مرحله محاکمه در دادگاه، از نظام اتهامی و ویژگی‌های خاص آن پیروی شده است. به همین دلیل در مرحلهٔ نخست، مرجعی مستقل از بزه‌دیده به نمایندگی از جامعه، امر تعقیب را بر عهده دارد، اما در مرحله محاکمه، رسیدگی ترافعی و علنی است و مردم عادی هم می‌توانند در جلسه محاکمه شرکت کنند. اما امروزه در بیشتر کشورها و به ویژه ایران ویژگی این نظام‌ها کم‌رنگ‌تر شده است و بیشتر به حقوق متهم احترام گذاشته می‌شود و بیشترین و مهم‌ترین تغییرات در نظام مختلط در ویژگی تفتیشی بودن مرحله تحقیقات مقدماتی است و این‌که ویژگی‌های نظام تفتیشی در مرحله مقدماتی بسیار تعدیل شده است که این تغییرات در مواد بعدی به وضوح قابل رؤیت هستند.

د) نظام دادرسی اسلامی: چند ویژگی برجسته در مورد نظام دادرسی اسلامی قابل ذکر است. نخست، عدم تفکیک مرحله تحقیق از مرحله محاکمه است و قاضی خود عهده‌دار تحقیق، جمع‌آوری دلایل و محاکمه و صدور حکم نسبت به اتهام متهم است. ویژگی دیگر وحدت قاضی است؛ یعنی اصل تعدد قضات در دادرسی پیش‌بینی نشده و یک قاضی به امر رسیدگی و صدور حکم در کلیه جرایم، اعم از کم‌اهمیت و مهم می‌پردازد.

یک مرحله‌ای بودن رسیدگی نیز ویژگی دیگر این نظام است یعنی اصل بر این است که به هر جرمی فقط یک بار رسیدگی می‌شود و حکمی که در پایان توسط قاضی صادر می‌گردد قطعی و غیرقابل تجدیدنظر خواهد بود و در موارد محدود و مشخصی، امکان بازنگری درحکم قاضی وجود داشته که جنبه استثنایی دارد.

خوشبختانه ایرادی که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ در ماده یک بود، در قانون جدید آیین دادرسی کیفری تصحیح شده بود. در قانون آیین دادرسی قدیم به جای عبارت تعقیب متهم از عبارت تعقیب مجرمان استفاده شده بود که اشاره به تعقیب «مجرمین» در این ماده چندان صحیح به نظر نمی‌رسید، زیرا در امر تعقیب ما با فردی که «متهم» به ارتکاب جرمی است، یعنی شخصی که ادعا شده جرمی را مرتکب گردیده، روبه رو هستیم و روند رسیدگی‌های قضایی برای بررسی این ادعا و احراز مجرمیت یا اعلام بی‌گناهی او به موجب حکم، قطعی است؛ از این رو، اطلاق عنوان مجرم به کسی که در فرآیند تعقیب کیفری در پناه اصل برائت است و تا اثبات مجرمیت وی در دادگاه، بی‌گناه فرض می‌شود، پسندیده نیست که خوشبختانه در قانون آیین دادرسی کیفری این ایراد رفع شده است.

ماده ۲ـ دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرایم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال شود.

این ماده به اصل قانونی بودن حقوق جزا اشاره دارد چرا که هم جنبه‌ی ماهوی مدنظر است و هم جنبه‌ی شکلی. بدین‌معنا که جنبه‌ی ماهوی را تحت عنوان اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها که در حقوق کیفری ماهوی آمده و جنبه شکلی را تحت عنوان اصل قانونی بودن دادرسی کیفری مورد بحث قرار می‌دهد.

بنابراین علاوه بر اینکه جرم و مجازات باید به موجب قانون باشد و در حکم باید مشخص شود که به عنوان مثال فردی به موجب ماده ۶۱۸ تعزیرات قانون مجازات اسلامی محکوم به توهین شده است، دادرسی کیفری هم باید مستند به قانون باشد و به همین دلیل قضات دادسرا و دادگاه نمی‌توانند عملی را برخلاف قانون آیین دادرسی کیفری انجام دهند.

قانون آیین دادرسی کیفری باید بتواند حقوق افراد درگیر در فرآیند کیفری (متهم، شاکی، شاهد، مطلع و ...) را تضمین کند که البته افراد باید مطابق ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری بدانند چه حقوقی را دارند. هرچند قسمت پایانی ماده به اعمال یکسان قواعد دادرسی کیفری نسبت به اشخاص مختلف که در شرایط یکسانی با ارتکاب به جرمی مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، اشاره نموده اما با این حال گاهی مراجع قضایی به دستور قانونگذار مکلف هستند که خصوصیات فردی متهم را برای اعمال قوانین دادرسی کیفری در نظر بگیرد و این امر موجب تفاوت در اعمال قواعد نسبت به اشخاص مختلف شود (ماده ۲۵۰ ق. آ. د. ک).

ماده ۳ـ مراجع قضایی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی به اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرآیند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند.

سه ویژگی مذکور در ماده از مؤلفه‌های دادرسی منصفانه می‌باشند.

اصل بی‌طرفی در اصطلاح حقوقی به این معناست که قاضی در طول رسیدگی، باید در رفتار خود با طرف‌های دعوا، هم بی‌طرفی ظاهری را رعایت کند و هم بی‌طرفی باطنی و از رفتارهای شبه‌انگیز و از اقداماتی که برخلاف حق بوده و موجب تقویت و ضعف یک طرف یا تضعیف موقعیت طرف دیگر شود، خودداری نماید، مثل این‌که به یک طرف دعوا اجازه نشستن و حرف‌زدن بدهد و با طرف دیگر دعوا این‌طور برخورد نکند. البته بیشتر، این وصف، وصفی ذهنی است به این معنا که مقام رسیدگی‌کننده یک جهت‌گیری ذهنی ابتدایی نسبت به طرفین نداشته باشد.

یکی از ابزارهای تأمین‌کننده بی‌طرفی، استقلال قضایی است. این وصف به معنای نفوذناپذیری و عدم تبعیت از فشارهای بیرونی است و در گرو استقلال ساختاری می‌باشد، به این معنی که قوه قضائیه و نهادهای آن در همه حال موظف به اجرای دستورات مراجع بالاتر نباشد.

ویژگی سوم که رسیدگی و تصمیم‌گیری در کوتاه‌ترین مهلت است، به این معنی که در مدت معقول انجام شود، نه لزوماً باعجله و سرعت. لذا یک حد معقولی را مدنظر باید داشته باشد که اهداف نظام عدالت کیفری که شامل ایجاد ارعاب می‌باشد محقق گردد و از طرفی موجب اطاله یا پرهزینه‌بر بودن برای زیان‌دیده نشود.

ماده۴ـ اصل، برائت است. هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند.

تأکید بر اصل ۳۷ قانون اساسی در این ماده به وضوح روشن است و اینکه اصل بر برائت است، یعنی همه افراد در ابتدا بی‌گناه محسوب می‌شوند مگر آنکه خلاف آن اثبات شود؛ این بدان معناست که اولاً شروع تعقیب کیفری افراد محتاج دلیل است و صرف شکایت متضرر از جرم یا ادعای دادستان بدون دلیل کافی نمی‌تواند موجب آغاز تعقیب کیفری علیه اشخاص باشد. ثانیاً بار اثبات دلیل بر اساس قاعده «البینه علی المدعی» بر عهده شاکی و دادستان است. ثالثاً اصل برائت باید در تمام مراحل آیین دادرسی کیفری رعایت شود و تا صدور حکم قطعی و اثبات ارتکاب جرم توسط متهم و به طور کلی در تمام مراحل آیین دادرسی کیفری اصل برائت حاکم است. رابعاً مفهوم دیگر اصل برائت آن است که اگر در جرم بودن یا جرم نبودن عمل شبهه‌ای وجود داشته باشد، براساس اصل برائت حکمی در مباح بودن عمل می‌شود، یعنی در صورت شک در ارتکاب فعل یا ترک فعل توسط متهم، در دایره شمول حکم کیفری قرار نمی‌گیرد.

در بخش دوم ماده براساس اصول ۲۲-۲۵-۳۲-۳۳ قانون اساسی تأکید شده است و هرگونه اقدام در خصوص سلب آزادی اشخاص در مراحل رسیدگی، محتاج حکم قانون است، یعنی صدور قرارهای تأمین از جمله قرار بازداشت یا سایر قراردادهایی که به علت عدم امکان و توانایی متهم منتهی به بازداشت می‌شود باید سند قانونی داشته باشد.

ماده ۵ـ متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود.

یکی از ویژگی‌های ترافعی بودن که در مادهٔ ۱ همین قانون تشریح شد، این بود که متهم از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه شود تا بتواند دلایل و دفاعیات خود را در زمان مناسب ابراز کند.

حقوق متهم عبارت است از مجموعه امتیازات و امکاناتی که در یک دادرسی منصفانه از بدو اتهام تا صدور حکم لازم است تا متهم بتواند در مقابل ادعایی که بر خلاف فرض برائت، علیه او مطرح شده است از خود دفاع کند به طوری‌که دفاع از منافع جامعه نباید منجر به نادیده گرفتن حقوق متهمان گردد و به این سبب مقررات آیین دادرسی کیفری باید به گونه‌ای تنظیم شود که علاوه بر رعایت حقوق جامعه، بی‌گناه را نیز در اثبات بی‌گناهی خود یاری کند. اطلاع متهم از موضوع اتهام از جمله مهم‌ترین حقوق اوست تا حق دفاع خود را اعمال کند. چنین اطلاعی مستلزم دانستن موضوع و ماهیت اتهام و علل آن است که از آن با عنوان تفهیم یاد می‌شود یا حقوق دیگر مثل اینکه وقتی قرار تأمین کیفری را که بازپرس صادر می‌کند به قابل اعتراض بودن آن هم در قرار اشاره کند.

مثال: متهم در چه زمانی باید از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی ذکر شده در قانون آیین دادرسی کیفری بهره‌مند شود:

۱) با شروع تحقیقات مقدماتی
۲) بعد از گذشت ۱ ساعت از تحت نظر قرار گرفتن
۳) در اسرع وقت
۴) با شروع مرحله دادرسی

☑ **پاسخ:** گزینه «۳» متهم می‌بایست در اسرع وقت از این حقوق بهره‌مند شود با توجه به ماده «۵» ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴.

ماده ۶ـ متهم، بزه دیده، شاهد و سایر افراد ذی ربط باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود.

علاوه بر اینکه متهم باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی کیفری مثل حق داشتن وکیل، داشتن حق سکوت در برابر پرسش‌های بازپرس و دیگر قضات و ... مطلع شود، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط مثل مطلعین وقوع جرم و خانواده‌های آن‌ها نیز باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی آگاه شوند تا بتوان به دادرسی عادلانه و منصفانه نزدیک‌تر شد.

ماده ۷ـ (اصلاحی ۹۴/۳/۲۴) **در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۵ /۲ /۱۳۸۳» از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده، به مجازات مقرر در ماده (۵۷۰) قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات های بازدارنده) مصوب ۲ /۳ /۱۳۷۵ محکوم می‌شوند، مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد.**

مطابق ماده ۵۷۰ ق.م.ا ۷۵ اصلاحی ۸۱/۱۰/۱۱: «هر یک از مقامات و مأمورین وابسته به نهادها و دستگاه‌های حکومتی که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محروم نماید، علاوه بر انفصال خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهد شد».

قانون احترام به آزادی مشروع و حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۲/۲/۱۵ که شامل ۱۵ ماده می‌باشد، مقرر نموده است که از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادسراها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش موارد این قانون را به دقت رعایت و اجرا کنند که یکی از این مواد عبارتند از: «در جریان دستگیری و بازجویی یا استطاع و تحقیق، از ایذای افراد نظیر بستن چشم و سایر اعضا، تحقیر و استخفاف به آنان، اجتناب شود وضع هر گونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر» که متخلفان علاوه بر جبران خسارت وارده به موجب ماده (۵۷۰) قانون مجازات اسلامی انفصال از خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی، به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهند شد.

البته لازم به ذکر است که ماده ۷ آ.د.ک دایره‌ی شمول ماده ۵۰۷ ق.م.ا را گسترش داده و تکلیف مورد بحث را به سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند نیز تسری داده است، بنابراین علاوه بر اشخاص مذکور در ق.م.ا افراد دیگری هم افزوده شده‌اند.

مدرسان شریف

فصل دوم

« دعوای عمومی و دعوای خصوصی »

ماده ۸ـ محکومیت به کیفر فقط ناشی از ارتکاب جرمی است و جرم که دارای جنبه الهی است می‌تواند دو حیثیت داشته باشد:

الف ـ حیثیت عمومی از جهت تجاوز به حدود و مقررات الهی یا تعدی به حقوق جامعه و اخلال در نظم عمومی

ب ـ حیثیت خصوصی از جهت تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین

محکومیت به کیفر فقط ناشی از ارتکاب جرم است، یعنی دادگاه تنها زمانی می‌تواند یک شخص را به کیفر محکوم کند که مرتکب جرم شده است و جرم هم به هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون بر آن مجازات تعیین شده است گفته می‌شود. پس دادگاه نمی‌تواند فردی را که دروغ‌گو است به کیفر برساند، زیرا دروغ‌گویی جز در شرایط خاص (شهادت دروغ در دادگاه) جرم محسوب نمی‌شود. حال فرض کنید فردی مرتکب سه جرم شرب خمر، جعل و توهین می‌شود. شرب خمر او نوعی تجاوز به حدود و مقررات الهی است، یعنی با شرب خمر او، مستقیماً اشخاص دیگر آسیب نمی‌بینند بلکه به حدود خدا آسیب وارد می‌شود. اما زمانی که فرد جعل می‌کند، نظم و امنیت جامعه آسیب می‌بیند و حس داشتن امنیت و اطمینان مردم جامعه کم‌رنگ‌تر می‌شود و نهایتاً زمانی‌که فرد به دیگری توهین می‌کند، متضرر مستقیم و اصلی جرم، شخص می‌باشد نه جامعه یا حدود الهی، به همین دلیل است که می‌گوییم جرم دارای دو حیثیت است: یکی حیثیت عمومی از جهت تجاوز به حدود و مقررات الهی (مانند شرب خمر) یا تعدی به حقوق جامعه و اخلال در نظم عمومی (مانند جعل) و دیگری حیثیت خصوصی از جهت تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین.

مثال ۱: محکومیت به کیفر ناشی از چه چیزی است و دارای چند حیثیت است؟

۱) صرفاً جرم، دو حیثیت عمومی و خصوصی
۲) جرم و تخلف، دو حیثیت عمومی و خصوصی
۳) صرفاً جرم، سه حیثیت الهی، عمومی و خصوصی
۴) جرم و تخلف، سه حیثیت الهی، عمومی و خصوصی

☑ **پاسخ:** گزینه «۱» طبق ماده ۸ محکومیت به کیفر فقط ناشی از ارتکاب جرم است و جرم که دارای جنبه الهی است دو حیثیت عمومی و خصوصی دارد.

ماده ۹ـ ارتکاب جرم می‌تواند موجب طرح دو دعوی شود:

الف) دعوای عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی

ب) دعوای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم و یا مطالبه کیفرهایی که به موجب قانون حق خصوصی بزه دیده است، مانند حد قذف و قصاص.

همان‌طور که یک جرم می‌تواند دو حیثیت داشته باشد: (حیثیت عمومی و حیثیت خصوصی) زمانی‌که جرمی ارتکاب یابد می‌تواند موجب طرح دو دعوی شود: ۱ـ دعوای عمومی ۲ـ دعوای خصوصی.

دعوای عمومی یا همان تعقیب کیفری متهم به ارتکاب جرم، توسط دادسرا به نمایندگی از طرف جامعه طرح و دنبال می‌شود، به‌طور مثال زمانی‌که فردی اختلاس می‌کند، دادستان به نمایندگی از طرف جامعه، دعوی را علیه شخص مرتکب اختلاس طرح می‌کند. بنابراین امروزه مرجع تعقیب دعوای عمومی در بسیاری از کشورها از جمله ایران دادسرا است و تعقیب در دادسرا بر عهده دادستان می‌باشد، لذا لطمه به نظم عمومی به جامعه این حق را می‌دهد که با اقامه دعوای عمومی از طریق نماینده خود یعنی دادستان، خواستار محاکمه و مجازات مرتکب توسط مرجعی بی‌طرف گردد. لطمه به حقوق شخص یا اشخاص معین هم به آن‌ها این حق را می‌دهد که نه تنها با تسلیم شکایت کیفری به مرجع تعقیب، تقاضای تعقیب کیفری و مجازات مرتکب را کنند، بلکه با طرح دعوای خصوصی جبران لطمات وارد شده به خود را نیز مطالبه نمایند، مانند اینکه فرد الف کلاهبرداری کرده است علاوه بر اینکه دادستان می‌تواند به نمایندگی از جامعه علیه او طرح دعوی کند شخصی هم که مال او توسط کلاهبردار برده شده است هم می‌تواند در همان دادگاه جزایی طرح دعوی و مطالبهٔ ضرر و زیان خود را نماید.

نکته‌ای که باید دقت شود این است که هر نوع حقی که در دادگاه حقوقی قابل مطالبه و دعوای آن قابل طرح باشد، در مرجع کیفری قابل طرح و مطالبه نیست، بلکه تنها مطالبه خسارات ناشی از ارتکاب جرم در این مرجع قابل طرح است، یعنی خسارت ناشی از تخریب اموال را می‌توان در مرجع کیفری طرح کرد نه خسارتی که به اموال‌مان توسط شخصی سهواً رسیده است.

بدیهی است که حق قصاص یا قذف (نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر) به دلیل ضمانت اجرای کیفری آن ماهیت جزایی داشته و مطالبه آن فقط در مرجع کیفری امکان‌پذیر است و این امر در دایره‌ی شمول بند دوم این ماده قرار خواهد گرفت.

ماده ۱۰ـ بزه‌دیده شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان می‌گردد و چنانچه تعقیب مرتکب را درخواست کند، «شاکی» و هرگاه جبران ضرر و زیان وارده را مطالبه کند، «مدعی خصوصی» نامیده می‌شود.

زمانی‌که جرمی مانند سرقت ارتکاب یابد، علاوه بر این‌که جامعه لطمه می‌بیند فردی هم که از او سرقت شده است متضرر می‌شود. در این حالت به فرد متضرر از جرم، بزه دیده می‌گوییم. این نخستین‌بار است که قانونگذار بزه‌دیده را تعریف می‌نماید. حال اگر این بزه دیده تعقیب مرتکب را از دادسرا خواستار شود، به او شاکی گفته می‌شود و هنگامی‌که ضرر و زیان ناشی از جرم سرقت را بخواهد مانند اینکه ماشین مسروقهٔ خود را از مراجع کیفری مطالبه کند مدعی خصوصی نامیده می‌شود. بنابراین رابطه‌ی میان این دو عموم و خصوص مطلق است.

ماده ۱۱ـ تعقیب متهم و اقامه دعوی از جهت حیثیت عمومی بر عهده دادستان و اقامه دعوی و درخواست تعقیب متهم از جهت حیثیت خصوصی با شاکی یا مدعی خصوصی است.

همان‌طور که در بالا ذکر شد زمانی‌که جرمی با حیثیت عمومی ارتکاب یافت، مانند کلاهبرداری، دادستان می‌تواند به نمایندگی از جامعه طرح دعوی کند و زمانی‌که جرمی با حیثیت خصوصی ارتکاب یافت، مانند توهین یا تخریب، وظیفه اقامه دعوی بر عهده شاکی یا مدعی خصوصی است.

اصولاً همهٔ جرایم جنبه عمومی دارند و به دلیل لطمه‌ای که به نظم عمومی وارد می‌سازند جرم شناخته می‌شوند، یعنی حتی جرایمی هم که ما اصطلاحاً می‌گوییم جنبه خصوصی دارند مانند توهین، افترا و ... علاوه بر اینکه به شخص یا اشخاص معینی آسیب می‌رسانند نظم و امنیت جامعه بر هم می‌زنند. بنابراین هیچ جرمی فاقد جنبه عمومی نیست اما برخی از جرایم علاوه بر نظم عمومی به حقوق شخص یا اشخاص معین هم صدمه می‌زنند و صدمه‌ای که اشخاص می‌بینند بیش از صدمه‌ای است که نظم عمومی می‌بیند به همین‌دلیل اصطلاحاً می‌گوییم این جرایم جنبه خصوصی یا حیثیت خصوصی دارند.

ماده ۱۲ـ تعقیب متهم در جرایم قابل گذشت، فقط با شکایت شاکی شروع و در صورت گذشت او موقوف می‌شود.

تبصره ـ تعیین جرایم قابل گذشت به موجب قانون است.

همانطور که در تبصره ماده می‌گوید تعیین جرایم قابل گذشت به موجب قانون است، ما ابتدا باید ببینیم طبق قانون مجازات اسلامی چه جرایمی قابل گذشت می‌باشد. قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۱۰۴ خود مقرر می‌دارد که علاوه بر جرایم تعزیری مندرج در کتاب دیات و فصل حد قذف این قانون و جرایمی که به موجب قوانین خاص قابل گذشت می‌باشند، جرایم ذیل هم قابل گذشت هستند:

۱ـ دریافت نوشته یا سندی به ضرر افراد غیر رشید با استفاده از ضعف نفس شخصی (ماده ۵۹۶)

۲ـ توهین (ماده ۶۰۸)

۳ـ سقط جنین زن حامله به واسطه آزار و اذیت (ماده ۶۲۲)

۴ـ عدم اعاده طفلی که به فرد سپرده شده است (ماده ۶۳۲)

۵ـ رها نمودن طفل در محلی خالی از سکنه (ماده ۶۳۳)

۶ـ افشای اسرار به مناسبت شغل (ماده ۶۴۸)

۷ـ الزام دیگری به دادن نوشته یا سند با استفاده از جبر و قهر و اکراه یا تهدید (ماده ۶۶۸)

۸ـ تهدید به قتل یا ضررهای نفسی یا شرفی یا مالی یا افشای سر (ماده ۶۶۹)

۹ـ آتش زدن اشیای منقول دیگران (ماده ۶۷۷)

۱۰ـ تخریب اشیای منقول یا غیرمنقول دیگران (ماده ۶۷۷)

۱۱ـ تلف یا ناقص کردن حیوان (ماده ۶۷۹)

۱۲ـ اتلاف اسناد یا اوراق تجارتی یا غیرتجارتی و غیردولتی (ماده ۶۸۲)

۱۳ـ تخریب باغ یا تاکستان دیگری (ماده ۶۸۴)

۱۴ـ از بین بردن اصله نخل خرما (ماده ۶۸۵)

۱۵ـ هتک حرمت منازل (ماده ۶۹۰)

۱۶ـ تصرف ملک دیگری(ماده ۶۹۲)

۱۷ـ ورود به عنف یا تهدید به منزل دیگری (ماده ۶۹۴)

۱۸ـ افترا (ماده ۶۹۷)

۱۹ـ نشر اکاذیب (ماده ۶۹۸)

۲۰ـ افترای عملی (ماده ۶۹۹)

۲۱ـ انتشار هجویات (ماده ۷۰۰)

جرایم ذکر شده جرایم قابل گذشت می‌باشد و اگر این جرایم ارتکاب یابد تعقیب متهم فقط با شکایت شاکی شروع می‌شود و دادستان حقی ندارد که دعوا را بدون اذن شاکی شروع کند مگر در موارد مستثنی شده در قانون که متهم رأساً توسط دادستان تعقیب می‌گردد با این‌که جرم قابل گذشت محسوب می‌شود (ماده ۷۰) و هنگامی که شاکی دعوا را شروع کند و سپس گذشت کند، دعوی موقوف می‌شود.

نکته‌ای که حائز اهمیت است این می‌باشد که گذشت باید بعد از وقوع جرم صورت بگیرد و گذشت پیش از ارتکاب جرم رضایت نامیده می‌شود. همچنین گذشت نوعی استیفای حق است و تنها در صورتی معتبر است که گذشت کننده عاقل و بالغ و مختار باشد. گذشت شاکی باید منجز باشد و به گذشت مشروط و معلق در صورتی ترتیب اثر داده می‌شود که آن شرط تحقق پیدا کند و زمانی‌که شخص گذشت کرد دیگر نمی‌تواند از گذشت خود عدول کند و مجدداً طرح دعوی کند.

با توجه به تعریفی که از جرم قابل گذشت کردیم، مشخص می‌شود که جرایم غیرقابل گذشت به جرایمی گفته می‌شود که شکایت شاکی و گذشت وی در شروع به تعقیب و رسیدگی و ادامه آن‌ها و اجرای مجازات تأثیری ندارد.

هرگاه متضررین از جرم، متعدد باشند تعقیب جزایی با شکایت هر یک از آنان شروع می‌شود، یعنی اگر فردی به چند نفر توهین کرده باشد و هر کدام از این توهین‌شوندگان دعوی را طرح کند، تعقیب جزایی شروع می‌شود اما موقوفی تعقیب، رسیدگی و اجرای مجازات موکول به گذشت تمام کسانی است که شکایت کرده‌اند، یعنی اگر «الف و ب و ج» شکایت کرده‌اند، تنها در صورتی موقوفی تعقیب صادر می‌شود که «الف و ب و ج» گذشت کرده باشند، یعنی حتی اگر «الف و ب» گذشت کرده باشند اما «ج» گذشت نکرده باشد، قرار موقوفی تعقیب صادر نمی‌شود و رسیدگی همچنان ادامه دارد.

تبصرهٔ ۲ ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی ذکر می‌کند که حق گذشت به وراث قانونی متضرر از جرم منتقل و در صورت گذشت همگی وراث حسب مورد تعقیب، رسیدگی یا اجرای مجازات موقوف می‌گردد. در توضیح این تبصره باید گفت که فرض کنید شخصی به آقای «الف» توهین کرده باشد سپس آقای «الف» فوت کند، وراث قانونی او که دو پسر هستند هر کدامشان که بخواهند می‌توانند دعوای توهین را به طرفیت پدرشان مطرح کنند اما زمانی دعوی موقوف می‌شود که هر دو پسر با هم گذشت کنند، یعنی اگر پسر بزرگتر گذشت کرد اما پسر کوچکتر گذشت نکرد، دعوی موقوف نمی‌شود و کماکان تعقیب یا رسیدگی ادامه پیدا می‌کند.

ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که قانونگذار به درستی در تبصرهٔ ۱ ماده ۱۰۱ قانون مجازات اسلامی مقرر کرده است که گذشت مشروط یا معلق مانع تعقیب، رسیدگی و صدور حکم نیست ولی اجرای مجازات در جرایم قابل گذشت منوط به عدم تحقق شرط یا معلق علیه است. در این صورت، محکوم‌علیه با قرار تأمین مناسب آزاد می‌شود.

ماده ۱۳ـ تعقیب امر کیفری که طبق قانون شروع شده است و همچنین اجرای مجازات موقوف نمی‌شود مگر در موارد زیر:

الف) فوت متهم یا محکوم‌علیه،

ب) گذشت شاکی یا مدعی خصوصی در جرایم قابل گذشت،

پ) شمول عفو

ت) نسخ مجازات قانونی

ث) شمول مرور زمان در موارد پیش‌بینی شده در قانون

ج) توبه متهم در موارد پیش‌بینی شده در قانون

چ) اعتبار امر مختوم

تبصرهٔ ۱ـ درباره دیه مطابق قانون مجازات اسلامی عمل می‌گردد.

تبصرهٔ ۲ـ (اصلاحی ۹۴/۳/۲۴) هرگاه مرتکب جرم پیش از صدور حکم قطعی مبتلا به جنون شود، تا زمان افاقه، تعقیب و دادرسی متوقف می‌شود، مگر آنکه در جرایم حق الناسی شرایط اثبات جرم به نحوی باشد که فرد مجنون یا فاقد هوشیاری در فرض افاقه نیز نتواند از خود رفع اتهام کند. در این صورت به ولی یا قیم یا سرپرست قانونی وی ابلاغ می‌شود که ظرف مهلت پنج روز نسبت به معرفی وکیل اقدام نماید. در صورت عدم معرفی، صرف نظر از نوع جرم ارتکابی و میزان مجازات آن وفق مقررات برای وی وکیل تسخیری تعیین می شود و تعقیب و دادرسی ادامه می‌یابد.

پس از به جریان افتادن دعوای عمومی در دادسرا، تعقیب کیفری تا تکمیل تحقیقات ادامه خواهد یافت تا زمینه اظهارنظر در مورد کافی بودن دلایل اتهام و لزوم ارسال پرونده به دادگاه جهت محاکمه و صدور حکم یا ناکافی بودن دلایل مطرح شده مدعی فراهم گردد. در این حالت در صورت کافی بودن دلایل اتهام، قرار مجرمیت و در صورت ناکافی بودن دلایل اتهام، قرار منع تعقیب صادر می‌شود. با وجود این، در موارد معینی که در ماده ذکر شده است دعوی عمومی قبل از به پایان رسیدن تحقیقات مقدماتی، ساقط می‌شود و مرجع تحقیق نمی‌تواند با ادامه دادن تحقیقات خود نسبت به وقوع یا عدم وقوع جرم اظهار عقیده نماید. در این صورت بازپرس یا دادیار بدون اظهارنظر در ماهیت امر قرار موقوفی تعقیب را به لحاظ ساقط شدن دعوای عمومی صادر و به طرفین ابلاغ می‌کند.

موارد سقوط دعوای عمومی در ماده ۱۳ ق. آ. د. ک نام برده شده است که به توضیح هر یک می‌پردازیم. البته خالی از لطف نبود که مورد «جنون حین ارتکاب» را هم اضافه می‌نمودند.

در مورد فوت متهم یا محکوم‌علیه باید گفت که مجازات‌های اعدام، زندان و شلاق مجازات‌های شخصی محسوب و با فوت متهم، تعقیب کیفری نیز موقوف می‌شود اما از آن‌جا که دیه با ارتکاب جنایت بر عهده مرتکب مستقر می‌گردد و جنون و فوت او تأثیری بر آن ندارد، حتی پس از فوت مرتکب نیز از اموال وی قابل وصول است.

گذشت بزه دیده که با اعلام شکایت، شاکی نام می‌گیرد، تنها در جرایمی سبب موقوفی تعقیب می‌شود که جرایم قابل گذشت باشد و جرایم قابل گذشت در مادهٔ ۱۲ همین قانون نام برده شده است.

یکی دیگر از عوامل سقوط تعقیب و مجازات مرتکب جرم، عفو اوست. همانطور که می‌دانید ما دو نوع عفو داریم: ۱ـ عفوی که توسط مجلس قانونگذاری اعطا می‌شود و عفو عمومی نام دارد. ۲ـ عفو اعطایی که توسط عالی‌ترین مقام کشور (رهبری) داده می‌شود و عفو خصوصی نام دارد. عفو عمومی که توسط قوه مقننه اعلام و شامل حال متهمان می‌شود، موجب سقوط تعقیب کیفری افراد می‌گردد، یعنی همان مقامی که حق جرم دانستن اعمال افراد و تعیین مجازات برای آن را دارد، حق اعلام انصراف از تعقیب و مجازات مرتکبان آن را نیز داراست. عفو عمومی چون از جانب مرجع واضع قوانین صورت می‌گیرد، سبب می‌شود که عنوان مجرمانه به طور کامل از اعمال افراد مشمول عفو پاک شود بنابراین، این عفو هم شامل خودش می‌شود و هم شامل معاونین و شرکاء؛ یعنی عملی که تا دیروز جرم بوده است دیگر امروز جرم نیست و عملی مباح می‌شود. بنابراین اعطای این عفو محدود به زمان خاصی نیست و در هر مقطع زمانی، قبل از شروع به تعقیب، در جریان تعقیب در دادسرا یا رسیدگی در دادگاه و حتی پس از صدور حکم محکومیت قطعی ممکن است عفو صورت گیرد. اما عفو خصوصی برخلاف عفو عمومی تنها به کسانی داده می‌شود که قبل از پایان دوران محکومیت خود، نشانه‌های اصلاح و ندامت در آن‌ها دیده می‌شود، علاوه بر این، برخلاف عفو عمومی، عفو خصوصی فقط بعد از صدور حکم قطعی می‌تواند صادر شود و شامل محکومان می‌گردد نه متهمان. بنابراین عفو خصوصی می‌تواند در اجرای مجازات کسانی مؤثر باشد که محکومیت یافته‌اند نه همهٔ افراد تحت تعقیب.

حذف مجازات نیز به موجب قانون به عمل می‌آید و اقدام قانونگذار نسخ نامیده می‌شود، بنابراین نسخ قانون عبارت است از اینکه قانونگذار با وضع قانون جدید، قانون قبلی را از اعتبار بیندازد و خود بر دو نوع است: نسخ صریح عبارت از این است که قانون جدید به روشنی بیان کند که قانون سابق اعتبار ندارد و نسخ ضمنی آن است که تعارض میان قانون سابق و قانون جدید به نحوی باشد که مانع اجرای همزمان آن‌ها گردد و به‌طور ضمنی حکایت از قصد قانونگذار مبنی بر لغو قانون قدیم نماید، مانند اینکه در قانون قدیم مجازات توهین ۱۰۰ هزار تومان باشد و در قانون جدید گفته باشد مجازات توهین اقدامات تأمینی و تربیتی است که به طور ضمنی مشخص است که قانونگذار جریمه ۱۰۰ هزار تومانی را از اعتبار انداخته است و دیگر اجرا نمی‌شود.

در مورد اعتبار امر مختوم باید گفت که اصولاً وقتی که یک عملی مورد رسیدگی در مرجع قضایی واقع شده است و در مورد آن عمل حکم برائت و یا محکومیت صادر شده است دیگر نمی‌شود مجدداً نسبت به همان عمل طرح دعوا کرد، زیرا از نظر اجتماعی نیز باید دعوی و اختلاف سرانجام در یک نقطه‌ای خاتمه یابد و طرفین به حکمی که در پایان رسیدگی صادر می‌شود احترام بگذارند و دیگر آن دعوی را مجدداً طرح نکنند. بدن ترتیب اگر در جریان تحقیقات مقدماتی معلوم شود که متهم قبلاً به خاطر همان اتهام موضوع پرونده که توسط همان شاکی مطرح گردیده، محاکمه شده و در مورد او حکم قطعی اعم از برائت یا محکومیت صادر گردیده است، مرجع تحقیق باید با صدور قرار موقوفی تعقیب از ادامه رسیدگی خودداری نماید؛ بنابراین اگر یک عملی را با عنوان سرقت رسیدگی کرده‌ایم و ۶ ماه حبس برایش صادر شده باشد دیگر نمی‌توان همان دعوایِ عمل سرقت را مجدداً در مرجع قضایی مطرح کرد و خواستار تشدید مجازات بود. برای تحقق اعتبار امر مختوم سه شرط لازم است: ۱ـ وحدت اصحاب دعوی ۲ـ وحدت سبب ۳ـ وحدت موضوع در ذیل هر کدام مختصراً توضیح داده می‌شود.

وحدت اصحاب دعوی: منظور از اصحاب دعوی، بزه‌دیده و بزهکار عمل مجرمانه است. باید توجه داشت گاه پرونده، با شکایت شاکی یا اظهارات مطلعین و یا با ابتکار دادستان به جریان می‌افتد. اینکه بر چه مبنایی پرونده در جریان رسیدگی قرار گرفته اهمیتی ندارد بلکه مهم آن است که رسیدگی به اتهام، بزه‌دیده و بزهکار، اشخاص واحدی باشند. هر چند که آن بزه‌دیده اصلاً شکایتی نکرده باشد.

وحدت سبب: منظور از این شرط، مبنی و هدفی است که براساس آن رسیدگی صورت گرفته است. به این معنی که ممکن است هدف، جبران خسارت (در دعوی حقوقی) یا اعمال مجازات (در دعوی کیفری) و یا واکنش در برابر تخلف از مقررات انتظامی و اداری باشد. بنابراین، اگر یکبار به عمل رسیدگی حقوقی یا اداری شود، می‌توان مجدداً به آن رسیدگی کیفری کرد بدون آنکه با ایراد اعتبار امر مختوم مواجه شویم.

وحدت موضوع: منظور از وحدت موضوع این است که رفتار (اعم از فعل یا ترک فعل) در هر دو پرونده واحد باشد. باید توجه داشت که عنوان اتهامی، موضوعیت ندارد و بنابراین نمی‌توان یک عمل مجرمانه را به عنوان مثال یکبار به اتهام سرقت و بار دیگر به اتهام خیانت در امانت رسیدگی کرد.

مرور زمان عبارت است از انقضای مدتی از **تاریخ وقوع جرم** یا **تاریخ قطعیت حکم** که پس از آن، متهم دیگر قابل تعقیب و یا حکم دیگر قابل اجراء نخواهد بود بدین ترتیب، مرور زمان بر دو نوع است: مرور زمان تعقیب، مرور زمان مجازات. اما در قوانین ما مرور زمان چهار نوع دارد که مبدأ هریک متفاوت‌اند. با توجه به مواد ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ ق.م.ا عبارت‌اند از: مرور زمان شکایت، مرور زمان تعقیب، مرور زمان صدور حکم، مرور زمان مجازات.

مرور زمان شکایت عبارتست از انقضاء مدتی از تاریخ اطلاع بزه‌دیده از وقوع یک جرم قابل گذشت و عدم شکایت از متهم است که پس از آن دیگر نمی‌تواند از متهم شکایت نماید. بنابراین محل اجرای این مرور زمان، جرایم قابل گذشت است از جمله جرایم تعزیری که تعقیب آن موکول به شکایت شاکی خصوصی است.

در مرور زمان تعقیب، با گذشت مدتی از **وقوع جرم**، دیگر امکان تعقیب و محاکمه متهم وجود ندارد و در مرور زمان مجازات، با گذشت مدتی از قطعی‌شدن حکم محکومیت دیگر امکان اجرای آن نسبت به محکوم علیه وجود ندارد.

مرور زمان، در صورتی تعقیب جرایم موجب تعزیرات را موقوف می‌کند که از تاریخ وقوع جرم تا انقضای مواعد زیر تعقیب نشده یا از تاریخ آخرین اقدام تعقیبی یا تحقیقی (اقدام تعقیبی یا تحقیقی اقدامی است که مقامات قضایی در اجرای یک وظیفه قانونی از قبیل احضار، جلب، بازجویی، استماع اظهارات شهود و مطلعان، تحقیقات یا معاینه محلی و نیابت قضایی انجام می‌دهند) تا انقضای مواعد زیر به صدور حکم قطعی منتهی نگردیده باشد:

الف) جرایم تعزیری درجهٔ یک تا سه با انقضای پانزده سال
ب) جرایم تعزیری درجهٔ چهار با انقضای ده سال
پ) جرایم تعزیری درجهٔ پنج با انقضای هفت سال
ت) جرایم تعزیری درجه شش با انقضای پنج سال
ث) جرایم تعزیری درجه هفت و هشت با انقضای سه سال

مرور زمان صدور حکم: با انقضای مدت‌های مذکور در قانون از انجام آخرین اقدام تعقیبی یا تحقیقی در پرونده تا صدور حکم قطعی شکل می‌گیرد به طوری‌که اگر در مدت‌های مقرر به صدور حکم قطعی نیانجامد موضوع مشمول مرور زمان شده و دیگر نمی‌توان به آن رسیدگی نمود و ماده ۱۰۵ ق.م.ا همان مدت‌هایی که برای مرور زمان تعقیب ذکر شده را برای صدور حکم معین کرده است.

همچنین مرور زمان، اجرای احکام قطعی تعزیری را موقوف می‌کند و مدت آن از تاریخ قطعیت حکم به قرار زیر است:

الف) جرایم تعزیری درجه یک تا سه با انقضای بیست سال
ب) جرایم تعزیری درجه چهار با انقضای پانزده سال
پ) جرایم تعزیری درجه پنج با انقضای ده سال
ت) جرایم تعزیری درجه شش با انقضای هفت سال
ث) جرایم تعزیری درجه هفت و هشت با انقضای پنج سال

آخرین موردی که باعث موقوف شدن تعقیب یا اجرای مجازات می‌شود، توبهٔ متهم است. توبه عبارتست از احساس پشیمانی از ارتکاب گناه وتصمیم جدی بر عدم تکرار آن. این احساس درونی است و باید نزد قاضی اظهار شود و قاضی صحت آن را احراز نماید و نکته قابل ذکر این است که توبه نزد بازپرس و دادیار موثر نیست. در جرایم مستوجب قصاص و دیه که حق‌الناس هستند، توبه مؤثر نخواهد بود.

در جرایمی که موجب حد می‌باشد (به استثنای قذف و محاربه) هرگاه متهم قبل از اینکه جرمش اثبات شود توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌گردد. همچنین اگر جرایم حدی (به استثنای قذف) با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضائیه از مقام رهبری درخواست نماید و در مورد حبس ابد در سرقت حدی مرتبه‌ی سوم و حبس‌های غیرتعزیری دیگر، هرگاه مرتکب حین اجرای مجازات توبه کند و مقام رهبری مصلحت بداند، با عفو ایشان فرد مورد‌نظر آزاد می‌شود.

برخی موارد دیگر وجود دارد که مانند موارد مندرج در این ماده مانعی برای تعقیب متهم به شمار می‌روند و در صورت احراز باید اقدام به صدور قرار موقوفی تعقیب در مورد متهم گردد، اما در این ماده اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. مهم‌ترین این موارد عبارتند از: جنون متهم در حین ارتکاب جرم که ماده ۲۰۲ به آن اشاره نموده، بدون این‌که در این‌جا نامی از آن برده شود، موقعیت متهم به عنوان یکی از افرادی که به موجب اسناد بین‌المللی یا عرف بین‌المللی در کشور ما از مصونیت تعقیب برخوردارند و سرانجام عدم شمول قوانین جزایی ایران نسبت به جرم منتسب به متهم بر اساس مواد ۳ تا ۹ ق.م.ا سال ۹۲ یا قوانین خاص.

متن اصلاحی تبصره ۲ ماده فوق در مورد «جنون بعد از ارتکاب جرم و قبل از صدور حکم قطعی»، هم‌سو و سازگار با قسمتی از تبصره ۱ ماده ۱۵۰ ق.م.ا ۹۲ است که مقرر می‌دارد: «... در صورت عارض شدن جنون قبل از صدور حکم قطعی، در حدودی که جنبه حق اللهی دارد تعقیب و محاکمه تا زمان افاقه به تإخیر می‌افتد...» اما متن اصلاحی، در مورد قسمتی دیگر از آن تبصره که می‌گوید «... نسبت به مجازات‌هایی که جنبه حق‌الناسی دارد مانند قصاص و دیه و هم‌چنین ضرر و زیان ناشی از جرم، جنون مانع از تعقیب و رسیدگی نیستّ قیدی را وارد نموده است. در نتیجه می‌توان گفت که اصولاً اگر مرتکب بعد از ارتکاب جرم و قبل از صدور حکم قطعی، مجنون شود، تعقیب و یا دادرسی در مورد او متوقف می‌گردد تا وی افاقه حاصل کند. استثنائاً در «جرایم حق‌الناسی» با این شرط که «شرایط اثبات جرم به نحوی باشد که فرد مجنون یا فاقد هشیاری در فرض افاقه نیز نتواند از خود رفع اتهام کند»، تعقیب و یا دادرسی متوقف خواهد شد، بلکه با تعیین وکیل برای متهم، روند رسیدگی ادامه خواهد یافت.

مثال ۲: در کدام‌یک از موارد زیر قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود؟

۱) جنون متهم
۲) جرم نبودن عمل انتسابی
۳) فقدان دلیل
۴) عفو عمومی

☑ **پاسخ:** گزینه «۴» مواردی که باعث صدور قرار موقوفی تعقیب می‌شود به طور حصری در ماده ۱۳ ق.آ.د.ک آمده است. جنون متهم اگر حین ارتکاب جرم باشد می‌تواند از موارد موقوفی باشد اما چون به نحو مطلق آمده، صحیح نمی‌باشد.

مثال ۳: دادسرا در مورد شخصی که جرمش مشمول مرور زمان شده چه قراری باید صادر کند؟

۱) ترک تعقیب
۲) منع تعقیب
۳) موقوفی تعقیب
۴) قرار بایگانی پرونده

☑ **پاسخ:** گزینه «۳» شمول مرور زمان در موارد پیش‌بینی شده در قانون از جمله مواردی است که با توجه به ماده ۱۳ ق.آ.د.ک با وجود آن قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود.

پاسخنامه آزمون‌های خودسنجی
« آیین دادرسی کیفری »

آزمون (۱)

۱ـ گزینه «۴»	۲ـ گزینه «۴»	۳ـ گزینه «۲»	۴ـ گزینه «۴»	۵ـ گزینه «۳»
۶ـ گزینه «۱»	۷ـ گزینه «۳»	۸ـ گزینه «۴»	۹ـ گزینه «۳»	۱۰ـ گزینه «۲»
۱۱ـ گزینه «۴»	۱۲ـ گزینه «۱»	۱۳ـ گزینه «۳»	۱۴ـ گزینه «۴»	۱۵ـ گزینه «۳»
۱۶ـ گزینه «۱»	۱۷ـ گزینه «۴»	۱۸ـ گزینه «۴»	۱۹ـ گزینه «۲»	۲۰ـ گزینه «۴»

آزمون (۲)

۱ـ گزینه «۳»	۲ـ گزینه «۴»	۳ـ گزینه «۲»	۴ـ گزینه «۳»	۵ـ گزینه «۳»
۶ـ گزینه «۴»	۷ـ گزینه «۱»	۸ـ گزینه «۱»	۹ـ گزینه «۳»	۱۰ـ گزینه «۲»
۱۱ـ گزینه «۳»	۱۲ـ گزینه «۳»	۱۳ـ گزینه «۴»	۱۴ـ گزینه «۲»	۱۵ـ گزینه «۳»
۱۶ـ گزینه «۱»	۱۷ـ گزینه «۳»	۱۸ـ گزینه «۴»	۱۹ـ گزینه «۳»	۲۰ـ گزینه «۲»

آزمون (۳)

۱ـ گزینه «۳»	۲ـ گزینه «۱»	۳ـ گزینه «۲»	۴ـ گزینه «۴»	۵ـ گزینه «۳»
۶ـ گزینه «۱»	۷ـ گزینه «۳»	۸ـ گزینه «۲»	۹ـ گزینه «۳»	۱۰ـ گزینه «۳»
۱۱ـ گزینه «۳»	۱۲ـ گزینه «۴»	۱۳ـ گزینه «۳»	۱۴ـ گزینه «۳»	۱۵ـ گزینه «۴»
۱۶ـ گزینه «۴»	۱۷ـ گزینه «۲»	۱۸ـ گزینه «۳»	۱۹ـ گزینه «۱»	۲۰ـ گزینه «۳»